گفت‌وگوی «جوان» با بانویی که هم فرزند شهید است هم خواهر شهید و هم همسر شهید

مهریه من شفاعت همسر شهیدم در روز قیامت است

■ محبوبه قربانی

فاطمه سلیمانی از جمله زنانی است که در برابر آزمایش الهی شهادت پدر، برادر و همسرش، چیزی جز صبر و تسلیم برای خود پیشه نکرد و شهادت عزیزانش را با تأسی از حضرت زینب(س) و عنایت حضرت زهرا(س) برای خود سعادتی دنیوی و اخروی می‌داند. او بعد از شهادت همسرش مهریه خود را به حضرت زهرا (س) می‌بخشد و نزد شهید گرو نگه می‌دارد تا شفاعت‌کننده او در روز قیامت باشد. گفت‌وگوی ما با فاطمه سلیمانی را پیش‌رو دارید.

■■■

از میان پدر، برادر و همسرتان کدام یک اول به شهادت رسیدند؟

رسم است که پدران همیشه پیشقدم می‌شوند! اولین شهید خانواده ما هم پدرم شهید رجبعلی سلیمانی بود.

به نظر شما چه ویژگی‌هایی پدر را به این مقام رساند؟

پدرم اهل نماز شب بود و دو ساعت بعد از استراحت شبانه برای نماز و مناجات بر می‌خاست. نماز جمعه و نماز جماعتش ترک نمی‌شد و عطرافشانی بین صفوف نماز جماعت را دوست داشت. به خواندن قرآن، نظافت و پاکیزگی توجه خاصی داشت. اهل ورزش باستانی بود. زینت زن را حفظ حجاب می‌دانست و در مبارزه با نفس مقاوم بود. خودش را خدمتگزار مردم محروم می‌دانست و بیشترین حقوق ماهانه‌اش را انفاق می‌کرد. در ماه رمضان به کوچه و بازار خرج می‌داد. به حضرت علی(ع) ارادت ویژه‌ای داشت و زیارت عبدالعظیم از فضایل او بود. توجه خاصی هم به زائران سیدکریم داشت. یادم است آنهایی که از شهرستان آمده بودند و جایی برای شب ماندن نداشتند را به خانه می‌آورد. طبقه بالای منزلش مهمانسرای زائران بود. عاشق خاندان عصمت و طهارت بود و در هیئت‌ها حضور مستمر داشت. هر شب بعد از مسجد، صحبت‌های منبر و مطالعات خودش را در اختیار بچه‌ها می‌گذاشت تا ما را از ابتدا با تربیت دینی آشنا کند. پدرم در دوران انقلاب از فعالان بود. اعلامیه پخش کرده و پنهانی در جلسات انقلابی شرکت می‌کرد. پدرم کارمند داروسازی بود و در همان دوران طاغوت در محل کارش نمازخانه‌ای تأسیس کرده بود و مادرم هم مأمور آموزش نماز، قرآن، حجاب و پرسش و پاسخ مسائل اعتقادی به پزشکان خانم شده بود.

شده بود پدرتان از شوق شهادت بگوید؟

ایشان عشق و ارادت خاصی به حضرت علی(ع) داشت و یک شب در خواب امام را زیارت کرده بود. حضرت از اسب پیاده شده او را در آغوش می‌گیرد. پدرم به ایشان می‌گوید یا علی! شما جان منی و حضرت در پاسخ می‌گوید تو هم یار منی. بعدها که پدر به شهادت رسید، من این خوابش را به شهادت او تعبیر کردم. یک روز هم همراه پدر و برادرم به بهشت زهرا (س) و قطعه ۲۴ رفته بودیم. در آنجا پدر احساس نگرانی کرد مبادا این قطعه پر شود و همنشینی بزرگ‌مردانی چون شهید بهشتی نصیبش نشود. چند روز بعد نگرانی‌اش پایان یافت و برای آخرین بار به جبهه اعزام شد. پدر در عملیات فتح‌المبین بر اثر اصابت خمپاره به ناحیه شکم و قسمت‌های دیگر بدن جان شیرینش را تقدیم کرد و در نوروز سال ۶۱ پیکرش عیدی خانواده‌اش شد. اتفاقا پیکرش را در چند قدمی شهید بهشتی دفن کردیم.

از پدر چه خاطراتی به یادگار مانده است؟

پدرم در ابراز محبت نمونه بود. وقتی بچه‌ها قرآن می‌خواندند آنها را برای قرآن خواندن و هر کار خوب دیگری تشویق می‌کرد. من در ایام شهادتش عقد کرده بودم. پدر چند وسیله جهیزیه‌ام را خودش تهیه کرده بود و از این کار خیلی خوشحال بود. گویا می‌دانست جایش در مراسم ازدواجم خالی است و باید تلافی کند تا در دلم حسرتی نماند.

برادرتان امیرحسین دومین شهید خانواده شما بود. با تعاریفی که از خلق و خوی پدر داشتید کمی هم از دست پرورده‌اش، یعنی برادرتان بگویید.

امیرحسین سلیمانی برادرم، پسر بزرگ خانواده بود و ۱۶ سال داشت که به جبهه رفت و در سن ۱۸ سالگی به شهادت رسید. غالبا وقتی پدر از دنیا می‌رود پسر بزرگ‌تر جای او را می‌گیرد ولی امیرحسین خودش را رشد داد تا مثل پدر به مقام شهادت برسد. او پیگیر ارزش‌ها بود و این مقام والا به لحاظ تربیت صحیح دینی پدر و مادرم نصیبش شد. امیرحسین با همه به خصوص کودکان مهربان بود. همیشه تنقلات همراهش بود تا وقتی کودکی را می‌دید به آنها شکلات دهد و شادشان کند. در سراسر زندگی‌اش هر لحظه به فکر کمک و گره‌گشایی بود اما پنهانی و بی‌ادعا. خیلی از افراد بعد از شهادتش از روی عکس اعلامیه‌اش تازه فهمیده بودند کسی که به آنها کمک می‌کرد برادرم بوده است. امیرحسین در مبارزه علیه طاغوت هم فعال بود و چند بار از مأمورها کتک خورده بود. بعد از انقلاب در خط مبارزه ماند. آن زمان منافق زیاد بود، به همین دلیل برادرم بیشتر شب‌ها در مسجد نگهبانی می‌داد. با وجود سن کمش، در بنیاد شهید به پرونده جانبازان رسیدگی می‌کرد.

امیرحسین در چه عملیاتی به شهادت رسید؟

برادرم اسفند ۶۲ در عملیات خیبر جزیره مجنون به شهادت رسید و با همان لباس سپاهی در سن ۱۸ سالگی دفن شد. مادرم هنگام تدفین امیرحسین اصرار داشت تا خانه آخرت پسر را حس کند، به همین دلیل قبل از او چند لحظه‌ای در قبر خوابید. در تعاریفش می‌گفت خیلی احساس آرامش کردم، خیالم راحت شد! مادرم شهادت پسرش را در خداحافظی آخر حس کرده بود. می‌گفت این بار آخر است که امیرحسین می‌رود و شهید می‌شود. وقتی برادران سپاهی برای خبر شهادت آمدند، چادرش را سر کرد و قبل از آنکه خبری بدهند گفت امیرم شهید شده است. خیلی راحت و با آرامشی خاص خبر شهادتش را پذیرفت.

از برادر چه خاطراتی در ذهن دارید؟

روزی که پدرم شهید شد، برای تشخیص پیکرش امیرحسین را برده بودند. وقتی برگشت خیلی منقلب بود و گریه می‌کرد که چرا جا مانده است. در مراسم پدر قاب عکسی از او سفارش داده بود که عکس خودش را هم کنارش چاپ کرده بود. ما از کارش ناراحت شدیم اما او در جواب گفت: چیزی نمانده که به پدر برسم و کنار هم قرار بگیریم! آن قاب عکس هنوز روی دیوار است.

از فصل آشنایی رفیق نیمه‌راه زندگی‌تان بگویید. چطور این آشنایی رقم خورد؟

آشنایی من با شهید علی موسی تیموری همسرم توسط پدر و برادرم آن هم در سنگر جبهه‌های جنگ رقم خورد و نهایتاً منجر به رفت‌وآمد خانوادگی شد. یک روز علی در منزل آمد و زنگ زد. از قضا من برای بازکردن در رفتم. باز شدن در منجر به باز شدن در زندگی جدیدی به روی هر دوی ما شد. قبل از اینکه علی به به خواستگاری‌ام بیاید، مادرم خواب می‌بیند مردی زیبا چهره دور میدانی که اطراف آن پر از جنگل‌های سرسبز است با دوچرخه دور می‌زند و مادر را نگاه می‌کند. با خودش می‌گوید چقدر این آقا زیباست! بعد از خواستگاری مادرم به خوابش اعتراف کرد و گفت علی همان آقایی است که در خواب دیدم! همسرم رزمنده بود و درآمد زیادی نداشت. به همین خاطر توقع و درخواستی برای خرید و مراسم ازدواج نکردم. روز مراسم هم تنها چند نفر بزرگ‌تر ما را بدرقه خانه بخت کردند. مهریه‌ام ۵۰ هزار تومان بود که آن را بعد از شهادت علی به خانم فاطمه زهرا(س) بخشیدم و گرو پیش شهید گذاشتم تا روز قیامت مرا شفاعت کند. از او چهار فرزند به یادگار دارم، سه پسر و یک دختر.

قاعدتا بعد از شهادت پدر و برادرتان، تنها تکیه‌گاه شما همسرتان شده بود؟

واقعاً علی بعد از شهادت پدر و برادرم نه برای من بلکه برای مادرم تکیه‌گاه شده بود و جای خالی شهیدانمان را پر کرده بود تا جایی که با شهادت او مادرم غم تنهایی را بیشتر احساس می‌کرد. علی بسیار خنده‌رو و خوشرو بود. بیشتر روزهای هفته مأموریت بود و وقت برگشت، برگه مأموریت بعدی در جیبش بود. من و او سعی می‌کردیم همه برنامه‌های زندگی‌مان روی نظم باشد و چیزی برای هم کم نگذاریم تا جبران نبودن‌هایش شود.

برایتان سخت است اما می‌خواهیم بدانیم وداع آخر با همسرتان چگونه بود؟

علی سال ۷۱ و بعد از اتمام جنگ حین یک مأموریت به شهادت رسید. در خداحافظی آخر با دیدن بی‌تابی‌های علی به من الهام شده بود که شاید آخرین دیدارمان باشد. دوستش در ماشین منتظر بود، اما او از من و بچه‌ها دل نمی‌کند. هر دفعه به بهانه‌ای مرا دنبال وسیله‌ای می‌فرستاد تا با بچه‌ها بیشتر باشد و آنها را می‌بویید و می‌بوسید. علی مسئول مخابرات امنیت نیروی دریایی بود. سال ۱۳۷۱ در مانور دریایی خلیج فارس مأموریت داشت تا پشت دستگاه‌های ارتباطی کشتی قرار بگیرد، به همین دلیل باید از پادگان‌های شهرضای اصفهان و شیراز سرکشی می‌کرد تا به کشتی در خلیج فارس برسد. در این مسیر بر اثر تصادف که علت آن هم مشخص نشد به شهادت رسید.

آیا اعتقاد به اینکه شهیدان زنده‌اند برایتان محرز شده است؟

بله هیچ‌گاه خاطره سفرم به حج تمتع را فراموش نمی‌کنم. این سفر به واسطه عنایت حضرت زهرا(س) و توسل به شهیدانم قسمت شد. در خواب خودم را در یک حسینیه بزرگ که کف آن پارچه سبز و دیوارهایش پر از کتیبه‌های اسم اهل بیت(ع) بود دیدم. دورتادور حسینیه پر از جمعیت بود. دو خانم پوشیه زده وارد شدند. ذکری متبرک به اسم حضرت زهرا(س) را امانت می‌دهند که مرتب زمزمه کنم و از آن غافل نشوم. تعبیر خواب را درک نکردم تا اینکه در روزهای اعزام حجاج، بی‌تاب رفتن به حج شدم. تصمیم گرفتم به بنیاد شهید بروم. در جواب تقاضایم گفتند باید فیش داشته باشید یا آزاد ثبت‌نام کنید اما ثبت نام نکرده بودم و هزینه ثبت نام آزاد هم برایم ممکن نبود. منقلب و گریان به خانه برگشتم اما همچنان اصرار بر رفتن داشتم. این بار کار را به دست سه شهید سپردم و به بنیاد مرکز رفتم. به مسئول مربوطه گفتم: سه شهید می‌خواهند شفاعت کنند و مرا راهی کنند از شما می‌خواهم همکاری کنید. آن مرد گفت نمی‌شود چطور ممکن است؟! گفتم: نمی‌دانم فقط می‌دانم بی‌تاب رفتنم. حرف‌هایم را روی کاغذ آوردم و تحویل مسئول مربوطه دادم. سه روز بعد شیرین‌ترین زنگ تلفن برایم به صدا درآمد. خوابم تعبیرش اعزام حج تمتع بود!

■■■

دلنوشته‌ای برای شهدا

روزی از من دعوت کردند تا در مدرسه دخترم به عنوان همسر شهید برای معلمان و دانش‌آموزان صحبت کنم. نگران بودم مبادا نتوانم حق شهدا را خوب در بیانم ادا کنم. به همین دلیل نیمه‌های شب شروع به نوشتن کردم و حتم دارم که آن شب همسرم مرا یاری کرد تا بتوانم با کلمات و جملات کاغذ سفید را زینت ببخشم: «از شهیدان سخن گفتن سخت است زیرا آنها ملکوتی زندگی کردند و ملکوتی پر کشیدند. ما که مانده‌ایم، زمینی هستیم و از اول مادی فکر کردیم که جا ماندیم. چهره زیبای شهدا و آرامش‌شان حاکی از آن بود که به خدا وصلند. آنها فقط به فکر آرامش و خوشی خود نبودند و لحظات‌شان را وقف اسلام می‌کردند. روحیه شاد آنها به این دلیل بود که وجدانی آرام داشتند. خانواده برای آنها در حد یک احوالپرسی کوچک بود و در این دنیا مأمور خدمت به همه انسان‌ها بودند. فکر پول و مقام نبودند و تلاش می‌کردند گرهگشای مردم باشند. زحمت می‌کشیدند و خدمت می‌کردند که مملکت برقرار بماند. اسلام با عظمت است آنقدر که باید همه جهانیان از سایه آن مستفیض باشند، پس نیاز است آبیاری شود. این است که سربازان اسلام خونشان را به پای این درخت بزرگ و با عظمت ریخته و می‌ریزند.»

طرح: حسین کشکار | جوان

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با جانباز و رزمنده دفاع مقدس علی نعمت‌الهی

جاماندگانی که می‌خواهند مدافع حرم شوند

■ صغری خیل فرهنگ

سال‌های زیادی از دوران دفاع مقدس می‌گذرد و ایثارگران و دلاورمردان این سرزمین به شایستگی از این امتحان الهی سربلند بیرون آمدند. امتحانی که این روزها با نوید هل من ناصر ینصرنی امام زمانمان به گوش می‌رسد و باز هم جانبازان و ایثارگران در پی رسیدن به جمع مدافعان حرم هستند. جانباز علی نعمت‌الهی یکی از دلاوران و ایثارگرانی است که این روزها در تب و تاب رسیدن به جمع مدافعان آل‌الله است. آنچه در پی می‌آید روایت‌های این جانباز دفاع مقدس است که پیش‌رو دارید.

از انقلاب و آشنایی‌تان با آرمان‌های امام خمینی برایمان بگویید.

من متولد سال ۱۳۴۴ هستم و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در کلاس سوم راهنمایی تحصیل می‌کردم. خانواده ما هم مثل دیگر مردم با توجه به نوع نگاه دینی و مکتبی زندگی‌مان، شیفته امام خمینی شده بودند. پس از آنکه مردم مکتبی شهر بهمن آباد به انقلاب پیوستند من هم با بقیه همکلاسی‌ها که چندین نفرشان مثل شهید محمدجواد نعمت‌الهی و شهید محمود رعیتی که بعدها به شهادت رسیدند به صورت مداوم و متعهدانه در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردیم. خوب به یاد دارم که چند مرتبه به همراه همه مردم بهمن آباد برای شرکت در راهپیمایی به آباده و یزد خواست و شورجستان رفتیم. در نهایت پس از پیروزی انقلاب و باز شدن مدارس ما هم به مدرسه برگشتیم. تا اینکه جنگ تحمیلی شروع شد.

هنگام شروع جنگ ۱۵ سال داشتید، چند سالگی به جبهه رفتید؟

اواسط مهر ماه سال ۱۳۶۰ در بسیج سپاه آباده دوره‌های نظامی آموزشی را گذراندم و پس از گذشت یک ماه در آبان ماه ۱۳۶۰ به همراه گروهی از بچه‌های آباده به مسئولیت برادر ساریخانی از دهبید و برادر نوازالله کریمی از بهمن راهی شیراز شدیم و در پادگان امام حسین(ع) شیراز که آن موقع پادگان شهید عبدالله مسگر نام داشت مستقر شدیم. اما مسئولان اعزام پادگان امام حسین (ع) شیراز از اعزام من به جبهه خودداری کردند. منتها با اصرار اعزام شدم که مقارن با عملیات آزادسازی بستان بود. از شهدای گروه اعزامی ما شهیدان رحیمی رضایی و شهید عزیز خلیل آزادی و شهید گرانقدر فرهمند بودند.

چند بار به جبهه اعزام شدید؟

اولین حضورم به عنوان بسیجی در آبان‌ماه سال ۱۳۶۰ بود. اعزام دوم من آذرماه ۱۳۶۱ و سومین اعزام تیرماه ۱۳۶۲ بود. در فاصله این اعزام‌ها من در بسیج آباده مشغول فعالیت بودم و در نهایت مهرماه سال ۱۳۶۲ به عنوان پاسدار راهی کردستان شدم. حدود ۶۰ ماه در جبهه‌های حق علیه باطل حضور داشتم که افتخار همراهی رزمندگان را در عملیات‌های آزادسازی بستان، والفجر مقدماتی، والفجر ۴ و والفجر ۸ داشتم. من تا سال ۱۳۶۴ در گردان‌های رزمی و به عنوان تک تیرانداز و تیربارچی بودم و از سال ۱۳۶۴ تا سال ۱۳۶۷ در تیپ ادوات بودم و از سال ۱۳۶۷ تا سال ۱۳۷۰ در ستاد لشکر خدمت کردم.

در چه عملیاتی جانباز شدید؟

بنده در اسفند ۱۳۶۲ در عملیات خیبر در منطقه طلائیه دچار موج انفجار شدم و علاوه بر آن ترکش خوردم. در ادامه حضورم در جبهه در عملیات والفجر ۸ در فاو شیمیایی شدم و یک مورد هم در همین عملیات با موتور تصادف کردم که منجر به شکستگی دندان‌های جلویم شد.

همانطور که می‌دانید امروز بحث دفاع حرم در میان است. آیا حاضرید امروز هم مثل دیروز لباس رزم بر تن کنید و راهی دفاع از اسلام در آن سوی مرزها شوید؟

من برای اعزام مراجعه کردم ولی چون همزمان در حال بازنشستگی بودم موافقت نکردند. بله بی‌صبرانه منتظرم که خودم را به صفوف رزمندگان مدافع حرم برسانم. دوست دارم مدافع حرم شوم. وقتی گروه‌های تکفیری اعلام کردند دیر یا زود حرم حضرت زینب(س) را تخریب و نبش قبر می‌کنند و اسم شهرک زینبیه را به یزیدیه تغییر می‌دهند شیعیان سراسر جهان از آفریقا گرفته تا عراق، لبنان، افغانستان و.... خود را به دمشق رساندند و نیروهای ایرانی هم که تا آن زمان فقط کمک تسلیحاتی و راهبردی ارائه می‌دادند حضورشان پر رنگ‌تر شد. من هم به عنوان یک جانباز دفاع مقدس امروز بر خود تکلیف می‌دانم برای دفاع از اسلام راهی شوم. در حقیقت اگر منتظر رسیدن نیروهای تکفیری به مرزهای کشور شویم با توجه به وسعت مرز مشترک عملاً کل ۷۸ میلیون جمعیت ایران از این جنگ آسیب می‌بینند اما در جنگ بیرون از مرز فقط نیروی نظامی عمل کننده تلفات را متحمل می‌شود و مردم عادی با خیالی آسوده و در امنیت کامل به زندگی کردن می‌پردازند. مقام معظم رهبری درباره عظمت شهدای مدافع حرم فرمودند: کسی که در عراق و سوریه شهید می‌شود همانند این است که جلوی در حرم امام حسین(ع) شهید شده است؛ چراکه اگر این شهیدان نبودند اثری از حرم اهل بیت نبود.

جانباز نعمت الهی نفر اول از سمت راست، در کنارش جانباز قطع نخاع غلامعباس نعمت الهی و شهید نوروزعلی نعمت الهی

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۸۳۲

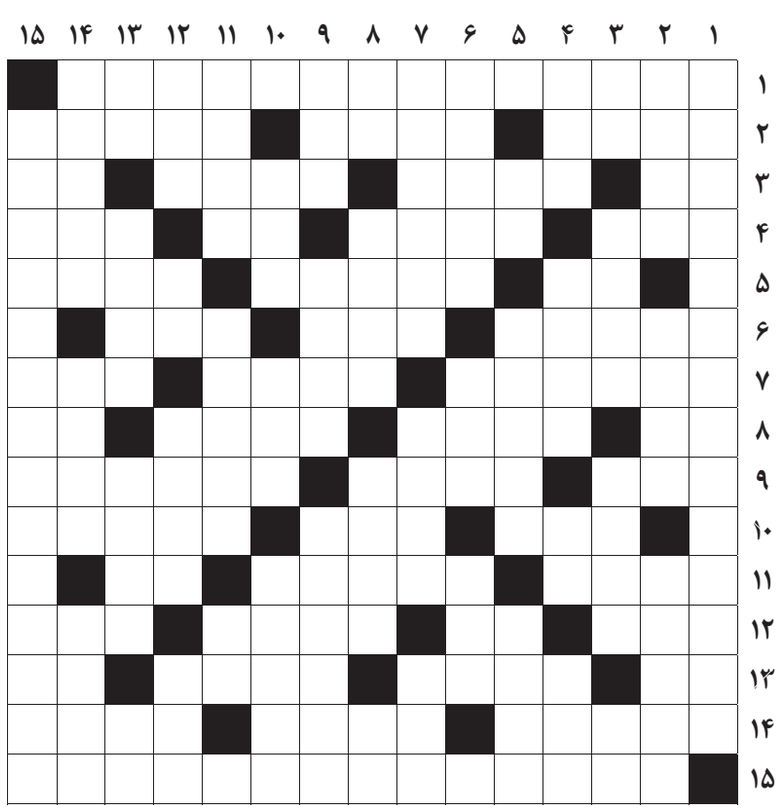

از راست به چپ

■ ۱- از عرفای برجسته قرن هفتم و صاحب مثنوی ارزشمند گلشن راز ■ ۲- فیلم اکبر صادقی با بازی جمشید مشایخی – شهری در باختر ایران – جمع مشعر به معنی محل قربانی ■ ۳- اراده – از جاده‌های کوهستانی و خطرناک ایران – شهری در کرمان – قرض میان تهی ■ ۴- رودخانه – ظرف آزمایشگاهی – تلخ – تنها کالایی که رایگان مصرف می‌شود ■ ۵- حرف دهن کجی – نام دیگر زحل – گذشته و پیشین ■ ۶- فیل منقرض شده – قربانی کردن شتر – سرند ■ ۷- راه بندان – حاشیه سفید صفحات کتاب – دستی ■ ۸- ضمیر اشاره – نام درختی است – قطب منفی پیل الکتریکی – گل منجمد ■ ۹- میان دریا – از بین بردن علف هرز – جزیره معروف اقیانوس اطلس ■ ۱۰- گردن بند سگ – چشمه – از ماه‌های سریانی ■ ۱۱- نویسنده بزرگ قرن ۱۹ فرانسه با اثر جاودانه بینوایان "از ماه‌های میلادی – پایتخت ایتالیا ■ ۱۲- انگور سیاه – درخت بی‌بر – زخمه فلک‌زده – خطای دست در فوتبال ■ ۱۳- طایفه کم حرف – سبزی سالاد – پراکندگی - یازده ■ ۱۴- قلب قرآن – کلمه‌ای که دوبار در سوره حمد تکرار شده است – آبادی وسط بیابان ■ ۱۵- پس از انقلاب فرانسه زمام امور این کشور را به دست گرفت

از بالا به پایین

■ ۱- از شعرای عصر تیموری و از اولیای مشایخ متصوفه در قرون ۸ و ۹ هجری ■ ۲- جامه بلند – طریقه چیدن مهره‌ها – خراب و بدون رونق ■ ۳- پیچش مو – کرگدن – مشابه و نظیر – پسوند شباهت ■ ۴- چراغ آسمان – اتحادیه فوتبال اروپا – هر یک از دو سطح سکه – تنگ هم ■ ۵- علامت مفعول – بیماری‌ای که توسط موش منتقل می‌شود – تابلوی تبلیغاتی ■ ۶- رئیس‌جمهور مخلوع مصر – مرکز استان البرز – شهر مادر بزرگ عربستان ■ ۷- روغنی که در ترکیب داروها و روغن‌های طبی کار برد دارد – علامت استاندارد بین‌المللی – یک حرف و سه حرف ■ ۸- رود آرام – شعر حزن انگیز مراسم عزاداری – فریاد و فغان – رقیب یورو و دلار ■ ۹- آبادی بزرگ – درخت مسواک – عکس‌العمل و واکنش ■ ۱۰- جای دور از خطر – محل بازگشت – کشتی مخصوص اقیانوس منجمد شمالی ■ ۱۱- موش خرما – نشریه معروف آلمانی – همراه «پت» ■ ۱۲- کلمه‌ای که از روی خشم به کسی گفته می‌شود – پل چوبی – آهن آذری – جنگ افزار ورزشی ■ ۱۳- راه ناتمام – نوعی ورزش دسته جمعی – از وسایل آرایش قدیم – یک و یک ■ ۱۴- پیامبری که به خاطر دوری فرزندش از هر دو چشم نابینا شد – دروازه‌بان برزیلی سابق میلان ایتالیا – سرسلسله افشاریه ■ ۱۵- از نویسندگان و شعرای مشهور ناصرالدین شاه با آثاری چون فرهنگ انجمن آرا و مجمع الفصحا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۹	۸	۶
			۷	۳	۶			
	۲	۱						
۴						۶	۳	۵
			۴		۳	۲		
۱		۸						
		۷		۸	۹			
				۴		۳	۵	۷
	۱	۵						

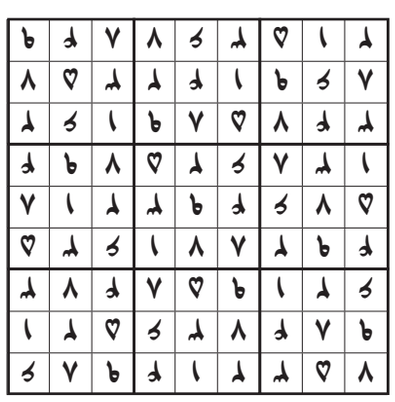

جدول کلمات متقاطع
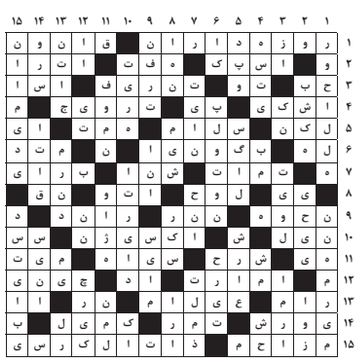
پاسخ جدول شماره ۴۸۳۱